

خاور دوستی و توجه به شرق در شعر احمد شوقی و

محمد تقی بهار

سکینه مالمیر^۱

فیروز حریری^۲

چکیده:

توجه به بلاد شرق از جمله موضوعاتی است که در شعر شعرای معاصر ایران و مصر و کشورهای همجوارشان خود نمایی می کند. از این رو مقاله ی حاضر به بررسی این درونمایه ی مشترک در شعر دو شاعر هم عصر، " احمد شوقی " شاعر مصری و " محمد تقی بهار " شاعر ایرانی می پردازد. این دو شاعر با وجود آنکه در دو کشور مختلف زندگی کرده اند ولی هر دو به بلاد شرق توجه داشته و این اهتمام، نشان دهنده ی اشتراکات دینی، فرهنگی و اجتماعی دو ملت ایران و مصر می باشد. ضمن بررسی تطبیقی دیدگاه این دو شاعر و بیان وجوه تشابه و افتراق نظر آنها در حوزه ی خاور دوستی، به نظر می رسد شرق از دیدگاه شاعر فارسی زبان، گستره ی وسیعتری دارد و قومیت در شعر او جایی ندارد.

کلید واژه ها: احمد شوقی، محمد تقی بهار، خاور دوستی، مصر، ایران.

^۱ - دانش آموخته مقطع دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران. Malmir9064@yahoo.com

^۲ - استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۵/۱۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۹/۱۵

مقدمه

توجه به شرق و خاوردوستی یکی از موضوعات جدیدی است که در شعر سیاسی شعرای دوره ی معاصر ظهور می یابد. این امر بیانگر شوق و علاقه ی مردم مشرق زمین به استقلال و آزادی در عصری می باشد که کشورهای شرقی، اسیر حرص و طمع و زیاده خواهی های بلاد غرب شده اند. با انقلاب صنعتی در اروپا، کشورهای اروپایی برای فروش تولیدات خود نیازمند بازار و همچنین برای تولید، نیازمند مواد خامی بودند که می بایست از دیگر کشورها و بخصوص خاورمیانه تأمین می شد. (شمیم، ۱۳۸۸، ۳۹۳) سلطه ی اقتصادی بر خاورمیانه مقدمه ی سلطه ی سیاسی و مداخله در امور داخلی ممالک آسیا و آفریقا بود. آنها برای پیشبرد مقاصد خود از هیچ اقدام و عمل سیاسی خودداری نکردند و سایه ی شوم خود را بر ممالک شرقی انداخته و باعث رنج و آزار مردم آن سامان گشتند.

البته باید گفت وقوع انقلاب در فرانسه و آشنایی مردم شرق با ممالک غربی زمینه ی بیداری شرقیان را فراهم نمود. این بیداری و آگاهی، راه را برای ورود تفکرات آزادی خواهانه، مبارزه ی با استعمار خارجی و استبداد داخلی باز نمود. البته در این میان افرادی بودند که برای رهایی شرق و امت اسلام از قید استبداد داخلی و استعمار خارجی و اتحاد میان آنها نقش مهمی ایفا کردند، که در این میان نام سید جمال الدین اسد آبادی می درخشد. وی از شخصیت های مبارزی است که دامنه ی فعالیت او در بیداری مردم کشورهای اسلامی برای رها شدن از قید استبداد داخلی و استعمار خارجی و تمهید مقدمات اتحاد مسلمانان، از ایران تا مصر و هند و ترکیه گسترش داشت. (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴، ۵۳-۶۰) البته نقش شعرا نیز در این زمینه حائز اهمیت می باشد. آنها از اینکه شرق چون اسیری در دستان ناجوانمردانه ی غرب جان می سپارد رنج می بردند و برای آزادی و نجات آن، فریاد خویش را در قالب اشعار می ریختند و شرقیان را به مقابله ی با استعمارگران فرا می خواندند. از میان این شعرا می توان از شوقی و بهار یاد کرد که این دو، علاوه بر آنکه خواستار استقلال و آزادی کشور خویش بودند، از اینکه

بلاد شرق گرفتار ظلم و تعدی غرب گشته بود، ناراحت بودند. اشعار این دو شاعر که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد گواه صادقی بر این مدعاست. در ارتباط با این دو شاعر نامی مصر و ایران، کتابها و مقالات و رساله‌های زیادی نگاشته شده است که البته بیشتر آنها یا به شوقی و شعرش اختصاص یافته‌اند و یا بهار و شعرش را مورد توجه قرار داده‌اند. در میان این نوشتارها، اندک آثاری چون؛ کتاب "بررسی تطبیقی با تکیه بر مقارنه ملک الشعرا بهار و امیرالشعرا شوقی" نوشته دکتر ابو الحسن امین مقدسی و مقاله‌ی "بهار و شوقی در گذرگاه مفاهیم و معانی" از دکتر مهدی ممتحن، به بررسی تطبیقی این دو شاعر پرداخته‌اند و البته مفاهیم مشترک آن دو را مورد بررسی قرار داده‌اند. انتخاب این موضوع از آن جهت اهمیت دارد که تطبیق و مقایسه‌ای است بین نظرات دو شاعر نامی ایرانی و مصری نسبت به شرق، که در این زمینه، سهم و بهره‌ای شایسته از پژوهش و بررسی نداشته‌اند. بنابراین به منظور آشنایی با خاوردوستی در اشعار شوقی و بهار، مقاله‌ی حاضر را با عنوان «خاور دوستی و توجه به شرق در شعر احمد شوقی و محمد تقی بهار» تنظیم نموده‌ام.

لازم به ذکر است در این مقاله، عوامل اصلی که باعث توجه این دو شاعر به شرق شده، مورد بررسی قرار می‌گیرد و ابیاتی که نشان‌دهنده‌ی اهتمام این دو شاعر به شرق است ذکر می‌شود و شباهتها و تفاوت‌های موجود میان آنها بیان می‌شود تا در نهایت مشخص شود کدام شاعر در این زمینه موفق‌تر بوده و بهتر به موضوع پرداخته است. در پایان امید است که این مقاله مورد توجه خوانندگان گرامی واقع شود.

زندگی احمد شوقی

شوقی در سال ۱۸۶۸ م برابر با ۱۲۸۵ هـ ق در زمان خدیو اسماعیل در قاهره متولد شد. وی در سال ۱۸۹۱ به عنوان شاعر دربار عباس پاشا شناخته شد. با شروع جنگ جهانی اول، انگلیس، مصر را تحت الحمایه‌ی خویش اعلام کرد و عباس پاشا را از مقامش خلع و احمد شوقی را که شاعر دربار عباس بود با اختیاری که در انتخاب تبعیدگاهش به وی

دادند به اسپانیا تبعید نمودند. انتخاب اسپانیا از سوی شوقی از آن رو بود که خاطره ی امجد عرب را در وی زنده می کرد. (فاخوری، ۱۳۷۷، ۹۷۴) بدین ترتیب در اسپانیا، شوقی درد فقر و مصیبت و فراق وطن را شناخت، و این همان چیزی است که شوقی ضیف به آن اشاره می کند، که چه بسیار شعر جدید مصر نیازمند این بود که شوقی با این درد درآمیزد تا وجودش تکامل یابد و به هموطنانش نزدیک شود. (ضیف، ۱۹۵۳، ۳۲) شوقی بعد از جنگ جهانی اول، در سال ۱۹۲۰ به وطن باز گشت و به جای بازگشت به قصر، وارد فعالیتهای سیاسی و اجتماعی شد و همدوش مردم مصر به مبارزه با استعمار خارجی و استبداد داخلی برخاست و شعر خود را وقف دفاع از مسائل ملی و قومی نمود. وی در سال ۱۹۲۷ به عضویت مجمع نمایندگان مصر درآمد و در همان سال مراسم بزرگداشتی برای او در اپرای قاهره برگزار شد و حافظ ابراهیم به نمایندگی از شعرای مصر و دنیای عرب با شوقی به عنوان «امیر الشعرا» بیعت نمود. (همان، ۳۷)

"احمد زکی عبدالحلیم" در کتابش «احمد شوقی شاعر الوطنیه» به این مسأله اشاره می کند که، شوقی کسی است که در مقابل استعمار ایستاد و توانست رسالت و وظیفه ی ملی خویش را انجام دهد پس شکی نیست که شوقی همانگونه که شایسته ی لقب «امیر الشعرای» است، همچنین درخور لقب «شاعر الوطنیه» نیز می باشد. (عطوی، ۱۹۸۹، ۱۲) از سال ۱۹۲۷ شوقی وقت خود را صرف شعر کرد و سرانجام در ۱۴ اکتبر ۱۹۳۲ از دنیا رفت.

زندگی محمد تقی بهار

بهار در سال ۱۲۵۶ ش برابر با ۱۳۰۴ هـ. ق در شهر مشهد متولد شد. بهار با قصیده ای که در مدح مظفرالدین شاه می سراید در سن ۱۸ سالگی لقب «ملک الشعرای» آستان قدس رضوی را بعد از پدر از آن خود می نماید. (بهار، ۱۳۸۸، ۶) در بیست سالگی در فعالیت های سیاسی وارد می شود و به صف آزادیخواهان و مشروطه طلبان می پیوندد و در سرنوشت ملی مردم ایران شریک می شود، او همچنین به همراه دوستان آزادیخواه،

روزنامه ی خراسان را تأسیس می کند و نخستین آثار ادبی و اشعار سیاسی - اجتماعی خود را که مضامین اساسی آن «آزادیخواهی» و «میهن پرستی» است در این روزنامه منتشر می کند. (سپانلو، ۱۳۸۲، ۱۵-۱۶) بهار چندین بار به نمایندگی مردم خراسان و تهران در مجلس شورای ملی انتخاب شد، و به دلیل مخالفتش با نیروهای حاکم در سالهای ۱۲۹۴ و ۱۳۱۲ به مجنورد تبعید شد. اعمال سیاسی باعث توقف کارهای ادبی بهار نشد، چنانکه وی در سال ۱۲۹۷ مجله ادبی دانشکده را تأسیس و مردم را با ادبیات اروپا آشنا نمود و این مجله تأثیری عمیق در تجدید حیات نهضت ادبی ایران داشت. (همان، ۳۱-۳۲) در سال ۱۳۰۴ با انقراض سلسله ی قاجاریه و به سلطنت رسیدن رضا خان و آغاز دیکتاتوری وی امکان فعالیت های سیاسی از کسانی نظیر بهار سلب شد. با سقوط رضا شاه در سال ۱۳۲۰ وی مجدداً به فعالیت های سیاسی و اجتماعی روی آورد و با استفاده از فضای باز سیاسی مقالاتی با نام «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» نگاشت و منتشر نمود. (همان، ۱۲۱) وی در اردیبهشت سال ۱۳۳۰ بر اثر بیماری سل، جهان فانی را بدرود گفت.

خاور دوستی و توجه به شرق

میهن دوستی مفهومی است ناظر به عشق و علاقه به میهن و مردم، و آمادگی جهت هر گونه فداکاری و پاسداری از استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و دفاع از هویت قومی - ملی - فرهنگی آن. اما آنچه در دیوان شوقی و بهار حائز اهمیت است این است که، این دو شاعر با حفظ این تعلق خاطر به سرزمینهایشان، عشق و علاقه شان منحصر به مرز و بوم کشورشان نمی شود، بلکه این عشق چون پرنده ای آزاد و رها بال می گشاید و در آسمان کشورهای شرقی نغمه سرایی می کند و حب خویش را نثار آنها می نماید. از دیدگاه شوقی، مرز های جغرافیایی نمی تواند مانع اتحاد هواداران یک عقیده شود. و ی شرق را منزلی می داند که اهلش از هم جدا نیستند اگر چه در نواحی مختلفی از زمین پراکنده شده باشند.

إِنَّمَا الشَّرْقُ مَنْزِلٌ لَمْ يُفَرِّقْ أَهْلُهُ ، إِنْ تَفَرَّقَتْ أَصْقَاعُهُ
(شوقی، ۲۰۰۸، ۲ / ۷۴)

و در قصیده ای دیگر شرق را خانواده و عشیره ای می داند که در هر مصیبتی فرزنداناش را جمع می نماید و آنها را متحد می سازد .

وَ مَا الشَّرْقُ إِلَّا أَسْرَةٌ أَوْ عَشِيرَةٌ تَلَمُّ بَنِيهَا عِنْدَ كُلِّ مُصَابٍ
(همان)

(۲۵/۲،

البته باید خاطر نشان کرد احساسات قلبی شوقی و عشق او نسبت به شرق ، زمانی در وجود او به غلیان افتاد که در تبعید به سر می برد . در این باره عبدالمجید الحر می گوید : "هنگامی که شوقی در تبعید به سر می برد ، بر تاریخ عرب در اندلس اطلاع پیدا کرد ، و همین امر باعث شد که احساسات قومی در درون او به جنبش در آید و او به سمت تمام بلاد عربی گرایش یابد ." (حر، ۱۹۹۲ ، ۱۳۱) به هر حال تبعید، او را شاعر سرزمین های عربی گردانید به طوری که هر مصیبتی که بر سرزمین عربی وارد می شد او را بر می انگیخت و هر موضوعی که در جایگاه افتخار بود در او تأثیر می گذاشت. او امت عربی را امتی عظیم الشأن و رفیع القدر معرفی می کند و با ذکر گذشتن از ستاره و اقامت در افقی که مأوای نور و عظمت و بزرگی است، رفعت و بزرگی امت عربی را بیان می نماید و فصاحت کلام و علم و علما را منسوب به آنها می داند و اینگونه می سراید:

وَ تَوَوَّلُ الْعُلُومُ وَ الْعُلَمَاءُ
مُطْمَئِنٌّ بِهِ السَّنَا وَ السَّنَاءُ
(شوقی، ۲۰۰۸، ۱ / ۲۵)

أُمَّةٌ يَنْتَهِي	الْبَيَانُ	إِلَيْهَا
جَازَتِ النَّجْمَ	وَ اطْمَأَنَّتْ	بِأَفْقٍ

علاقه ی شوقی به مصر، سبب نشد که دیگر سرزمینهای عربی را از یاد ببرد . وی از شاعر قصر، به مقام شاعر مصر ، و از شاعر مصر ، به مقام والای شاعر شرق عربی فرا می رود.

(فاختوری، ۱۳۷۷، ۹۹۴) این مسأله ی شرق به گونه ای شاعر را تحت تأثیر قرار داد که او شعر خویش را بیان کننده ی غمها و شادمانیهای سرزمین های شرق عربی می داند:

كَانَ شِعْرِي الْغِنَاءَ فِي فَرْحِ الشَّرْقِ وَ كَانَ الْعَزَاءَ فِي أَحْزَانِهِ
(شوقی، ۲۰۰۸، ۴۲۶/۱)

باید گفت شعر بهار نیز که انعکاسی از احساسات شاعر می باشد، خبر از این امر می دهد که شاعر دوستدار شرق و شرقیهاست و قلبش از حزن آنها محزون و غمگین می باشد و از فرح و شادمانی آنها سرشار از شور و نشاط می گردد. بهار در قصیده ای که آن را در ارتباط با استقلال پاکستان با عنوان «پاکستان» سروده است، اهل مشرق را اینگونه معرفی می کند:

اهل مشرق پیر و برنا یارو همدست همد	همت یاران چه شد؟ اقدام همدستان کجاست؟
باغ و بستان فضایل بود روزی آسیا	عندلییان راجه شد؟ آن باغ و آن بستان کجاست؟
ما ز بستان فضیلت شیر تقوی خورده ایم	شیرخواریم ای دریغ آن شیر و آن بستان کجاست؟
پیشدستی های مشرق را فراوان دیده غرب	اندلس کو؟ روم و یونان کو؟ فرنگستان کجاست؟

(بهار، ۱۳۸۸، ۵۸۱)

وی در قصیده ای با عنوان "هشدار به اروپا" هنگامی که گفتگو از پیمان آسیایی و اتحاد ملل آسیا در برابر استعمار اروپا در جریان بود، اروپا را از جنبش آسیا بر حذر داشته و در این قصیده توصیه ها و نصایح خویش را به خاطر علاقه ای که نسبت به شرقیان دارد از آنها دریغ نمی ورزد و در آن اروپا را از بغض و کینه ی خویش بی نصیب نمی گذارد:

اتحاد آسیایی شد مدار آسیا	آسیابانا نبایست از این محور گذشت
آسیا جنبش کند وین خواب سنگین بگسلد	تا ز نو باز آید آن آبی کرین معبر گذشت
جنبش پیرایه ی احمر کند اکنون درست	بر اروپا آنچه از سهم بنی الأصفی گذشت
ای نژاد آسمانی وی نبیره ی آفتاب	ترک رامش کن که جور مغرب از حد در گذشت

شد اروپا دایه و مام تو را پستان برید بایدت زین دایه ی مشفق تر از مادر گذشت
 ای اروپا آسیا را نوبت دیگر رسید و آسیابان را ز ییادت به دل خنجر گذشت
 ای عروسک ساز خرسک بازبس کاین طفل را موسم مکب رسید و نوبت تسخر گذشت
 (همان، ۵۵۶)

لازم به ذکر است آنچه این دو شاعر را به این سمت و سو سوق داد و وجودشان را سرشار از عشق و محبت نسبت به شرقیان نمود، وجوه اشتراکاتی است که برخی از این اشتراکات عبارتند از: انسان دوستی، استعمار ستیزی و مبانی اعتقادی و فکری مشترک. با نگاهی گذرا در دیوان این دو شاعر جلوه این اشتراکات را به خوبی می توان مشاهده نمود، و از ثمرات آن می توان بهره برد. حال هر کدام از این موارد اشتراک را مورد بررسی قرار می دهیم.

علل خاوردوستی و توجه به شرق

۱- انسان دوستی

انسان دوستی از امور مهمی به شمار می آید که در اشعار بهار و شوقی مورد توجه قرار گرفته و سبب شده است که این دو شاعر به طرف عاطفه ی پر حرارت و احساس رقیق نسبت به هموعان خود گرایش یابند. به گونه ای که هر گاه طوفان محرومیت و مصیبت بر مردم بوزد، این دو شاعر، متألم و ناراحت می گردند و هر گاه باران سعادت و خوشبختی بر آنها بیارد شاد و خرسند می شوند. این شعر شوقی خود دلیلی است بر این مدعا، آنگاه که می گوید:

كَانَ شِعْرِي الْعِنَاءَ فِي فَرْحِ الشَّرِّ قِ وَ كَانَ الْعَزَاءَ فِي أَحْزَانِهِ

(شوقی، ۲۰۰۸، ۴۲۶/۱)

همچنین او عالم عربی را در شرقی بودن، همزبان بودن و درد و رنج و مصیبت، برادر خطاب می کند:

وَ نَحْنُ فِي الشَّرْقِ وَ الْفُصْحَى بَنُو رَحِمٍ وَ نَحْنُ فِي الْجُرْحِ وَ الْأَلَامِ إِخْوَانُ

(همان، ۳۱۵/۱)

از این رو هر گاه درد و رنجی به یکی از آنها برسد همه را آزرده و دردمند می سازد.

كُلَّمَا أَنَّ بِالْعِرَاقِ جَرِيحٌ لَمَسَ الشَّرْقُ جَنْبَهُ فِي عُمَانِهِ

(همان، ۴۲۶/۱)

حس انسان دوستی و نوع دوستی در اشعار بهار اینگونه تجلی می یابد.

دوستار خلق شو تا مردمی گیرند دوست هر که راه مهر پیماید خدایش رهبر است

(بهار، ۱۳۸۸، ۵۵۱)

وی همچنین کمک کردن بدون مزد و منت را می پسندد و خود را با این بیت مورد

خطاب قرار می دهد:

خدمت مخلوق کن بی مزد و بی منت بهار ای خوش آن بینا که روزی دست نابینا گرفت

(همان، ۵۶۳)

بهار خدمت نکردن به خلق خدا و توجه نکردن به غم و محنت آنها را عاملی می داند که

سبب می شود انسان به حقیقت دست نیابد و از محبت و دوستی خداوند بی بهره باشد:

از خدایش به حقیقت نرسد برگ راد آنکه فارغ ز غم و محنت مخلوق داست

(همان، ۱۰۱۶)

۲- دشمن گریزی و استعمار ستیزی

شوقی و بهار در زمانی می زیستند که مشرق زمین بر اثر جنگ های جهانی و حضور

استعمار گران و سیطره ی آنها بر این منطقه، دارای اوضاعی مشوش و آشفته بود. این دو

شاعر از آن جهت که خود، شرقی بودند و در جریان امور سیاسی قرار داشتند، نمی

توانستند نسبت به اتفاقات اطراف خود بی توجه باشند. از این رو به عنوان شاعرانی

متعهد که معتقد بودند باید دست استعمار و دول خارجی از دخالت در امور کشور های

مشرق زمین کوتاه گردد، انزجار و تنفر خویش را نسبت به مستعمرین اعلام داشتند.

شوقی در مقابل استعمار، که دشمنیشان را بر ملت ضعیف آشکار می کنند و آزادی و استقلال آنها را سلب می نمایند و آنها را در دام بندگی گرفتار می کنند خشم و غضب خویش را آشکار می کند و در نغمه ای گزنده به ذکر رفتارهای زشت آنها نسبت به مظلومین می پردازد و خطاهای زشتشان را به خاطر می آورد و خاطر نشان می سازد که راه و طریقه ی مسیح راه محبت و رحمت و عصمت و سلامت است و مسیح کسی است که آلام و درد ها را از مردم می زداید اما کسانی که ادعا می کنند از تابعان دین مسیح هستند جلادانی به شمار می آیند که به قطع رحم اقدام نموده و ترنمهای صلح را از بین می برند و به ذبح همسایگانیشان می پردازند.

عِيسَى سَيْلِكَ رَحْمَةً وَ مَحَبَّةً فِي الْعَالَمِينَ وَ عِصْمَةً وَ سَلَامًا
 مَا كُنْتَ سَقَاكَ الدَّمَاءُ وَ لَا أَمْرًا هَانَ الضَّعَافُ عَلَيْهِ وَ الْآيَاتُ
 يَا حَامِلَ الْآلَامِ عَنْ هَذَا الْوَرَى كَثُرَتْ عَلَيْهِ بِاسْمِكَ الْآلَامُ
 أَنْتَ الَّذِي جَعَلَ الْعِبَادَ جَمِيعَهُمْ رَحِمًا وَ بِاسْمِكَ تُنْقَطِعُ الْأَرْحَامُ
 خَلَطُوا صَلِيكَ وَ الْخَنَاجِرَ وَ الْمُدَى كُلُّ آدَاءٍ لِلَّذِي وَ حَمَامُ
 أَوْ مَا تَرَاهُمْ دَبَّحُوا جِيرَانَهُمْ بَيْنَ الْبُيُوتِ كَأَنَّهُمْ أَغْنَامُ ؟
 (شوقی، ۲۰۰۸، ۱/۱۷۶)

وی معتقد است که این مستعمرین قلبی سخت چون سنگ دارند که هیچ امیدی به رقت و نرمی آن نیست:

وَ لِلْمُسْتَعْمِرِينَ _ وَ إِنْ الْأَنْوَا _ قُلُوبٌ كَالْحِجَارَةِ لَا تَرِقُّ
 (همان، ۱/۲۹۰)

بر این اساس شوقی در ذکر جرائم و جنایات استعمار تلاش می کند و پرده از چهره ی این ستمگران بر می دارد.

بهار نیز دل بسته ی به شرق است و در برابر هر عامل خارجی که بخواهد استقلال، امنیت و آزادی این منطقه را به خطر افکند آشکارا به مقابله بر می خیزد. از این رو یکی از

ویژگی های بهار ، دشمن ستیزی و بیگانه گریزی اوست . برای نمونه می توان به قصیده "نفرین به انگلستان" اشاره کرد که در آن ، نفرت خود را از اشغالگران انگلیس اینگونه اعلام می دارد :

انگلیسا در جهان بیچاره و رسوا شوی ز آسیا آواره گردی وز اروپا ، پا شوی
چشم پوشی با دل صد پاره از سودان و مصر وز بویر و کاپ، دل بر کنده و در وا شوی
با کلاه بام خورده با لباس مندرس کفش پاره دست خالی ، سوی امریکا شوی
(بهار، ۱۳۸۸، ۵۵۳)

بهار عزت و سرافرازی و آزادی را می ستاید و بندگی و عبد اجانب بودن را ننگ می داند و حاضر است که بمیرد اما چنین اتفاقی نیفتد . این بیت از اقامه هر دلیلی و ارائه هر مدرکی در این زمینه راهگشا تر می باشد:

مردن از هر چیز در عالم بتر باشد ولی بنده ی بیگانگان بودن ز مردن بدتر است
(همان، ۵۵۰)

۳- مبانی اعتقادی و فکری مشترک

اسلام دینی است که بشر دوستی و اهتمام به امور مردم را مورد توجه قرار داده و تأکید می کند ، هر مسلمانی باید دغدغه ی سایر انسانها را داشته باشد و نسبت به آنها احساس مسؤولیت کند . و هرگز نباید در برابر زشتی ها و حق کشی ها ، آرام نشیند . در این باره پیامبر می فرماید : «الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيَالٌ اللَّهُ فَاحِبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ أَحْسَنُ النَّاسِ إِلَى عِيَالِهِ» . (یعقوبی ، بی تا، ۱۰۵/۲) و در سخنی دیگر اوج خرد و خردورزی را بعد از ایمان به خداوند، انسان دوستی معرفی کرده است . «رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ التَّحَبُّبُ إِلَى النَّاسِ» . (مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۵۸/۷۱) همچنین نکته ی دیگری که اسلام بدان توجه کرده ، ظلم ستیزی و مقابله ی با ظالمان است . در این باره خداوند می فرماید: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» .

(النساء، ۷۵). و در جای دیگر به کسانی که مورد ستم قرار گرفته اند اجازه مقابله و کارزار می دهد: «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ». (الحج، ۳۹).

با توجه به اینکه شوقی و بهار هر دو مسلمان هستند و تحت تربیت آموزه های دین اسلام قرار گرفته اند ، می توان اعتقاد به خدا و پیامبر را از عواملی به شمار آورد که در توجه این دو شاعر به شرق بی تأثیر نبوده است.

شوقی قرآن و سنت رسول خدا را از عوامل عزت به شمار می آورد و از اینکه امتهای اسلامی با وجود کتاب خدا و سنت رسول ، همچون اصحاب کهف در خواب عمیق فرو رفته اند و در تاریکی ظلمات جهل به سر می برند متعجب است و آن را دردی می داند که باید برای پیامبر باز گو شود:

شُعُوبِكَ فِي شَرْقِ الْبِلَادِ وَ غَرْبِهَا كَأَصْحَابِ كَهْفٍ فِي عَمِيقِ سُبَاتِ
بِأَيْمَانِهِمْ نُورَانِ : ذِكْرٌ وَ سُنَّةٌ فَمَا بِاللَّهِمْ فِي حَالِكِ الظُّلُمَاتِ ؟
(شوقی، ۲۰۰۸، ۷۹/۱)

مسأله ی دین در نظر بهار به اندازه ای حائز اهمیت است که بهار آن را عامل وحدت و دوستی میان شرقیان می داند و در این باره می گوید:

هند و ترکیه و مصر و ایران تونس و فاس و قفقاز و افغان
در هويت دو ، اما بدین یک مختلف تن ولی متحد جان
جملگی پیرو دین احمد جملگی تابع نص قرآن
مسلمی گر بگرید به طنجه مؤمنی نالد اندر بدخشان
(بهار، ۱۳۸۸، ۱۲۹)

اهتمام به بلاد شرق در شعر شوقی و بهار

عواملی که ذکر شد در توجه بهار و شوقی نسبت به شرق تأثیر شایانی داشت ، به طوری که با وجود علاقه ی بسیاری که این دو به میهنشان داشتند اما دیگر سرزمین های شرقی را از یاد نبردند . اگر به دیوان شوقی مراجعه کنیم در می یابیم ، او را سروده هایی است

که در آن از بلاد شرق سخن به میان آورده و آنها را یک خانواده می داند که هر رنجی به یکی از آنها برسد دیگر اعضا را آزرده و دردمند می سازد. بیت زیر مؤید این گفتار می باشد:

كُلَّمَا أُنِّ بِالْعِرَاقِ جَرِيحٌ لَمَسَ الشَّرْقُ جَنْبَهُ فِي عُمَانِهِ
(شوقی، ۲۰۰۸، ۴۲۶/۱)

این بیت یادآور این شعر از سعدی است که:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیـک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
(سعدی، ۱۳۸۴، ۳۲)

قصیده ی "نکبة دمشق" قصیده ای است معروف ، که شوقی آن را در سال ۱۹۲۶ م در ارتباط با مصیبتی سرود که از ناحیه ی ناوگان فرانسوی در سال ۱۹۲۵ م بر دمشق وارد شد و خیابان های دمشق را از خون پاک مبارزان و جوانانش رنگین نمود . این حادثه که دل هر انسانی را به درد می آورد ، شوقی را سخت برانگیخت و او را بر آن داشت که بر تارهای گیتارش این مصیبت جان سوز را بنوازد و ألحانی جان گداز را بر زبان جاری نماید که شعر و قلم از توصیف حادثه ی دلخراش آن عاجز ، و قلب از تیر مصیبت هایی که روزگار بر دمشق پرتاب نموده، زخمی و حزین است. ابیات زیر در ارتباط با این مصیبت سروده شده است :

سَلَامٌ مِنْ صَبَا بَرَدَى أَرْقُ وَ دَمْعٌ لَّا يُكْفِكُفُ يَا دَمَشْقُ
وَ مَعْدِرَةٌ الْبِرَاعَةِ وَ الْقَوَافِي جَلَالُ الرُّزْءِ عَنْ وَصْفِ يَدِقُ
وَ ذِكْرِي عَنْ خَوَاطِرِهَا لِقَلْبِي إِلَيْكَ تَلَقَّتْ أَبَدًا وَ خَفَقُ
(شوقی، ۲۰۰۸، ۲۸۸/۱)

وَ بِي مِمَّا رَمْتِكِ بِهِ اللَّيَالِي جِرَاحَاتُ لَهَا فِي الْقَلْبِ عُمُقُ
(شوقی، ۱۴۱۵، ۱۹۵/۴)

در ادامه شوقی از سوریه و فرزندانش، نصایحش را دور نمی کند و آنها را به جهاد برای استقلال و آزادی کشورشان دعوت می کند و آن را وظیفه ی هر آزاده ی توانایی می داند و تأکید می کند که جانفشانی و ایثار آزادگان برای گرفتن حقوق و بنای مملکت و حیات آزاد کریمه ، برای نسلهای آینده است. و باید آگاه بود این ایثار و فداکاری ، یاری و نصرتی است که به ممنوع می شود و شایسته ی هر انسانی است که برادر خود را کمک نماید تا به آزادگی دست یابد. البته باب این حریت و آزادگی باز نمی شود مگر به دست مجاهدین و شهدایی که در خون خود غلتیده اند:

نَصَحْتُ وَ نَحْنُ مُخْتَلِفُونَ دَارًا وَلَكِنْ كُنَّا فِيهِمْ شَرِقُ
وَيَجْمَعُنَا، إِذَا اخْتَلَفَتْ بِلَادُ بِيَانٍ غَيْرِ مُخْتَلِفٍ وَ نَطْقُ
وَقَفْتُمْ بَيْنَ مَوْتٍ أَوْ حَيَاةٍ فَإِنْ رُمْتُمْ نَعِيمَ الدَّهْرِ فَاشْتَقُوا
وَ لِلْأُوطَانِ فِي دَمٍ كُلِّ حُرٍّ يَدٌ سَلَفَتْ، وَ دِينَ مُسْتَحَقُّ
وَ لَا يَبْنِي الْمَمَالِكَ كَالضَّحَايَا وَ لَا يُدْنِي الْحُقُوقَ وَ لَا يُحِقُّ
فَفِي الْقَتْلِ لِأَجْيَالِ حَيَاةٍ وَ فِي الْأَسْرَى فِدَى لَهُمْ وَ عَتَقُ
وَ لِلْحُرِّيَّةِ الْحَمْرَاءُ بَابُ بِكُلِّ يَدٍ مُضْرَجَةٍ يُدَقُّ
جَزَاكُمْ ذُو الْجَلَالِ بَنِي دِمَشْقِ وَ عَزُ الشَّرْقِ أَوْلُهُ دِمَشْقُ
نَصَرْتُمْ يَوْمَ مِحَّتِهِ أَخَاكُمْ وَ كُلُّ أَخٍ بِنَصْرِ أَخِيهِ حَقُّ
(شوقی، ۲۰۰۸، ۱/۲۹۰-۲۹۱)

شوقی همچنین در قصیده ای تحت عنوان "نکبه بیروت" به توصیف اوضاعی می پردازد که در آن شیران و مبارزان بیرونی بدون آنکه در میدان قتال آماده باشند و شمشیری از نیام بیرون کشیده باشند، بی گناه، آماج تیرهای بالای ناوگان ایتالیایی که در سال ۱۹۱۲ م در نبرد با ترکیه بودند، شدند. این مبارزان بی سلاح، همچون شیران در غل و زنجیری بودند که به دام این دشمنان افتادند. حال آنکه اهل بیروت افرادی کریم و میهمان نواز

بودند که عجم در حق آنان انصاف را رعایت نمود و آنها را مورد حمله قرار داد و سرزمینشان را که سزاوار این بمبها نبود بمباران نمود. و بر اثر این حادثه خونها در اطراف و اکناف بیروت جاری گشت. شوقی آرزو می کند که این خونها اثرشان پایدار باشد تا عطش نیزه های خنده را از بین برده و سیراب نماید و در نهایت از همدردی مصریان سخن به میان می آورد که کاری از دستشان بر نمی آید. ابیات زیر در ارتباط با همین موضوع می باشد:

بِیْرُوتَ مَاتَ الْأَسَدُ حَتْفَ أَنْوْفِهِمْ لَمْ يَشْهَرُوا سِيفًا وَ لَمْ يَحْمُوكِ
سَبْعُونَ لَيْثًا أَحْرَقُوا أَوْ أَعْرَقُوا يَا لَيْتَهُمْ قُتِلُوا عَلَى طَبْرُوكِ
كُلُّ يَصِيدٍ الْلَيْثَ وَ هُوَ مُقَيَّدٌ وَ يَعِزُّ صَيْدَ الضِّيْعِمِ الْمَفْكُوكِ
يَا مَضْرِبَ الْخَيْمِ الْمُنِيفَةِ لِلْقَرَى مَا أَنْصَفَ الْعُجْمُ الْأَلَى ضَرْبُوكِ
مَا كُنْتُ يَوْمًا لِلْقَنَابِلِ مَوْضِعًا وَ لَوْ أَنَّهَا مِنْ عَسْجَدِ مَسْبُوكِ
بِیْرُوتُ يَا رَاحَ النَّزِيلِ وَ أَنَسَهُ يَمْضِي الزَّمَانُ عَلَيَّ لَا أَسْلُوكِ
سَأَلْتُ دَمًا فِيكَ حَوْلَ مَسَاجِدِ وَ كَنَائِسِ وَ مَدَارِسِ وَ بُنُوكِ
كُنَّا نُؤْمَلُ أَنْ يُمَدَّ بَقَاؤُهَا حَتَّى تَبَلَّ صَدَى الْقَنَاءِ الْمَشْبُوكِ
لَكَ فِي رَبِيِّ الثَّلِيلِ الْمُبَارَكِ جِيرَةٌ لَوْ يَقْدِرُونَ بِدَمْعِهِمْ عَسْلُوكِ
(همان، ۱۲۳/۱-۱۲۴)

خاوردوستی شوقی همچنین در قصیده ی "ضجیح الحجیح" آشکار است. آنگاه که او مکه را تحت حاکمیت حاکمی جبار می بیند که آزادی را از مردمش سلب نموده، از عبدالحمید ثانی از سلاطین عثمانی می خواهد که حجازیان و مکیان را از شرارت‌های "عون الرفیق" حاکم مکه ملقب به شریف نجات دهد. و در مورد این سرزمین قضاوت کند و حکم دهد و عون الرفیق را تأدیب نماید. حاکم جباری که حجاز و بیت الحرام و حرم پیامبر از ظلم و تعدی او فریاد بر می آورند و امتها از پروردگارشان در مکه فریاد خواهی می کنند. چرا که در آن مکان، حرمت میهمانان خداوند را نگه نمی دارند و به

آنها اهانت می کنند و آنها را مورد ظلم قرار می دهند و در روز روشن در مقابل دیدگان سربازان، زنان را اسیر و اهل و خدم و حشم را اذیت می کنند و در سرزمین وادی مقدس خون می ریزند و آبروها و حرمتها را در آنجا مباح می دانند. این شریف کسی است که قدرت او بر قدرت امرا بالا گرفته و کفش او به جای حجر الأسود بوسیده می شود. آری ظلم و تعدی او از حد گذشته که حتی "نیرون" امپراتور روم و "حجاج بن یوسف"، در قساوت و شرارت با او قابل قیاس نیستند. آنچه مؤید گفته های بالاست در ابیات زیر گنجانده شده است:

ضَحَّ الْحِجَازُ، وَ ضَحَّ الْبَيْتُ وَ الْحَرَمُ	وَ اسْتَصْرَحَتْ رَبِّهَا فِي مَكَّةَ الْأُمَمُ
قَدْ مَسَّهَا فِي حِمَاكَ الضُّرُّ، فَأَقْضِ لَهَا	خَلِيفَةَ اللَّهِ، أَنْتَ السَّيِّدُ الْحَكَمُ
لَكَ الرَّبُوعُ الَّتِي رِبْعَ الْحَجِيجُ بِهَا	أَلِلَّشَّرِيفِ عَلَيْهَا أَمْ لَكَ الْعِلْمُ؟
أُهِنَ فِيهَا ضُيُوفُ اللَّهِ، وَ اضْطَهَدُوا	إِنْ أَنْتَ لَمْ تَنْتَقِمِ فَاللَّهُ مُنْتَقِمٌ
أَفِي الضُّحَى - وَ عِيُونَ الْجُنْدِ نَاطِرَةٌ -	تُسَبِّى السَّاءُ، وَ يُؤْذَى الْأَهْلُ وَ الْحَشَمُ؟
وَ يُسْفِكُ الدَّمَ فِي أَرْضٍ مُقَدَّسَةٍ	وَ تُسْتَبَاحُ بِهَا الْأَعْرَاضُ وَ الْحَرَمُ؟
يَدُ الشَّرِيفِ عَلَى أَيْدِي الْوَلَاةِ عَلَتْ	وَ نَعَلُهُ - دُونَ رُكْنِ الْبَيْتِ - تُسَلِّمُ
«نِيْرُونَ» إِنْ قِيسَ فِي بَابِ الطَّعَاةِ بِهِ	مُبَالِغٌ فِيهِ، وَ الْحَجَّاجُ مُتَّهَمٌ
أَدْبُهُ أَدَبٌ - أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - فَمَا	فِي الْعَفْوِ عَنِ فَاسِقٍ فَضْلٌ وَ لَا كَرَمٌ

(همان، ۱/۱۵۹)

شوقی بلاد شرق را در مقابل مصیبتی که بر آنها وارد می شود به صبر و بردباری توصیه می کند و می گوید:

صَبْرًا لِبَاةِ الشَّرْقِ كُلُّ مُصِيبَةٍ تَبْلَى عَلَى الصَّبْرِ الْجَمِيلِ وَ تَخْلُقُ

(همان، ۲/۸۰)

و در جای دیگر اشاره می کند که اگر در هر امری صبر با حقیقت همراه گردد، سرانجامی رضایت بخش حاصل می گردد:

وَ لَنْ تَرَىٰ صُحْبَةً تُرَضِّيٰ عَوَاقِبَهَا كَالْحَقِّ وَالصَّبْرِ فِي أَمْرِ إِذَا اصْطَبَا
(همان، ۶۴/۱)

بهار انسانی است که همنوع خویش را دوست می دارد، خصوصاً اگر اشتراکاتی با وی داشته باشد. چون این اشتراکات باعث می شود که وی، آغوش خویش را برای آنها – شرقی ها – باز نماید و حد و حدود جغرافیایی برای ابراز احساسات، در نظر او اهمیتی نداشته باشد. از این رو او کشورهای مسلمان را یار و برادر می خواند و چون شوقی به اتحاد و غمخوار بودن آنها نسبت به هم اشاره می کند و می گوید:

هند و ترکیه و مصر و ایران تونس و فاس و قفقاز و افغان
در هویت دو، اما بدین یک مختلف تن ولی متحد جان
جملگی پیرو دین احمد جملگی تابع نص قرآن
مسلمی گر بگرید به طنجه مؤمنی نالد اندر بدخشان
(بهار، ۱۳۸۸، ۱۲۹)

وی در شادی دولت عثمانی به خاطر انقلاب آزادیخواهی و سقوط سلطان عبدالحمید پادشاه مستبد ترک، خود را از این ماجرا شادمان می یابد و در این باره اینگونه می سراید

ای ملت عثمانی ای رویتان پیوسته روی خدا
ای ملت عثمانی ای سویتان همواره روی خدا
بشکسته از نیروی بازویتان پشت عدوی خدا
وز پر دلی تان گشته شادی گوار دل های امیدوار

چتر (ترقی) تان برازنده شد از نعمت (اتحاد)
بنیاد (اقدام) عدو کنده شد از همت اتحاد
ایرانیان را جان و دل زنده شد از خدمت اتحاد

زین رو نمودند از (سعادت) شعار در آن همایون دیار
(همان، ۱۱۳)

همچنین پس از اینکه کشور و همسایه ی ایران، "پاکستان" استقلال خود را بازیافت، استاد بهار که نسبت بدان مرز و بوم دارای احساساتی گرم و ایمانی قوی بود، قصیده ای به نام "یادگار بهار به پاکستان" سرود و در آن وحدت نژاد و مذهب و مکارم اخلاقی و حس استقلال طلبی و مودت و ملت را ستوده و اندرزهای سودمندی برای ترقی و تعالی آینده ی پاکستان داده است. ابیات زیر از این قصیده می باشد.

همیشه لطف خدا باد یار پاکستان	به کین مباد فلک با دیار پاکستان
زرجس شرک، به ری شد به قوت توحید	همین بس است به دهر افتخار پاکستان
سزد کراچی و لاهور، قبه الإسلام	که هست یاری اسلام کار پاکستان
ز فیض روح «محمد علی جناح» بود	محمد و علی و آل، یار پاکستان
هماره ایران می برد رنج در ره هند	ز رنج رست کنون در جوار پاکستان
بهار عاشق فرهنگ و خوی و آدابی است	که محکم است بدان، پود و تار پاکستان
ز روی صدق و ادب چند نکته عرضه دهم	به پیشگاه دل حفقزار پاکستان
یکی سماحت ملی، که گونه گونه ملل	زیند فارغ و خوش در دیار پاکستان
که ملک را نرساند به وحدت ملی	مگر سماحت قانونگذار پاکستان
جدال مذهبی و ترک اصل آزادی	خزان کند به حقیقت، بهار پاکستان
دگر صنایع ملی که کار ساز افتد	به جمع کارگر بشمار پاکستان
دگر بنای عدالت که بالسویه برند	ز عدل بهره، صغار و کبار پاکستان
ز مرگ باک مدارید و مستعد باشید	که هست صلح مسلح، مدار پاکستان
اساس صلح، سپاه منظم است، بلی	بود سپاه منظم، حصار پاکستان
برید بهره ز علم فرنگ و صنعت او	که کسب علم و هنر نیست عار پاکستان
ولی فضایل اخلاق خود ز کف مدهید	که خوی غرب نیاید به کار پاکستان

فنون غربی و آداب و سنت شرقی مناسب است به شأن و وقار پاکستان
(همان، ۶۰۰-۵۹۸)

وی همچنین پس از استقلال کشور هندوستان، قصیده ی "هند و ایران" را سروده و در
این باره اینگونه نغمه سر می دهد:

هند و ایران برادران همنده زبده ی نسل آریا و جمند
آن یکی شیر و آن دگر خورشید نزد مردم به راستی علمند

در ره هند جان گرفته به کف مغول و ترک و روس در ره هند
خام طعمان هماره در این ملک هر به قرنی دو ثلث مردم ما
نیست بر هند متنی کایشان همچو ما در شکنجه و المند
باد لعنت به طامعان بشر کایت ظلم و مظهر ستمند

(همان، ۵۸۸۹-۵۸۹)

این ابیات نمونه هایی از اشعار بهار و شوقی بود که چون آینه ای عواطف شرق
دوستانه ی این دو شاعر را منعکس می نمایند.

نتایج مقاله

هر دو شاعر در عصر خود، از جایگاه ویژه ای برخوردار بودند. شوقی به عنوان «امیر الشعرا» و بهار با لقب «ملک الشعرا» شناخته و مشهور شدند. هر دو در زمانی می زیستند که شرق، روزهای پر تب و تاب و پر التهابی را از سر می گذراند و استعمار خارجی هویت آن را تهدید می نمود. اموری چون انسان دوستی، استعمار ستیزی و مبانی اعتقادی مشترک، برخی از عواملی به شمار می آیند که در توجه بهار و شوقی نسبت به شرق تأثیر داشتند. هر دو شاعرانی سیاسی و خاور دوست به شمار می آیند با این تفاوت که بهار، از همان ابتدای جوانی به این عرصه وارد شد و علاقه اش را نسبت به شرق آشکار نمود، اما شوقی بعد از تبعید، آنگاه که شاعری آزاد از قیود دربار گشت، حس شرق دوستی در وجودش شعله کشید. شوقی، هرگاه مصیبتی بر سرزمینی نازل می گردد منقلب می شود. و احساساتش چون مرثیه بر زبانش جاری می گردد. اما بهار خود را در غم و شادی کشورهای شرقی شریک می داند و در شادیهایشان نغمه سرایی می کند و در غمهایشان با آنها همدردی می نماید و در این میان زبان به توصیه می گشاید و با اشعارش غیرت، رشادت و دلیری را در آنها بر می انگیزاند. همچنین نکته ی دیگری که در این زمینه قابل توجه می باشد این است که گستره ی عشق و علاقه ی بهار به شرق بیشتر از گستره ی علاقه ی شوقی به مشرق زمین می باشد. چرا که بهار به آسیا و آفریقا عشق می ورزد و این در حالی است که شوقی فقط به کشورهای عربی می اندیشد و عشق قوم عرب را در دل می پروراند. نکته ی قابل توجه دیگر این است که بهار، مصر را دوست دارد و از این کشور در اشعارش یاد کرده و آن را برادر دینی خود می داند. اما این احساس، در شوقی نسبت به ایران وجود ندارد. با توجه به مواردی که ذکر شد می توان گفت، بهار در این زمینه موفق تر بوده و بهتر از شوقی به موضوع پرداخته است.

کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم .
- ۲- بهار ، محمد تقی . (۱۳۸۸). *دیوان اشعار ملک الشعراء بهار* ، تهران: نگاه، چاپ دوم.
- ۳- حر ، عبدالمجید. (۱۹۹۲). *احمد شوقی امیر الشعراء و نغم اللحن و الغناء*، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول.
- ۴- سپانلو، محمد علی . (۱۳۸۲). *محمد تقی ملک الشعراء بهار*، تهران: طرح نو، چاپ دوم.
- ۵- سعدی ، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۴). *کلیات سعدی* ، تهران : پیمان ، چاپ اول.
- ۶- شمیم ، علی اصغر. (۱۳۸۸). *ایران در دوره سلطنت قاجار قرن سیزدهم و نیمه ی اول قرن چهاردهم*، تهران: زریاب ، چاپ پنجم.
- ۷- شوقی ، احمد. (۲۰۰۸). *الشوقیات*، بیروت: دار و مكتبة الهلال، چاپ اول .
- ۸- همو . (۱۴۱۵). *الموسوعة الشوقیة*، شرح ابراهیم الایاری ، بیروت: دار الکتب العربی، چاپ اول.
- ۹- ضیف ، شوقی . (۱۹۵۳). *شوقی شاعر العصر الحدیث*، قاهره : دارالمعارف، چاپ سیزدهم.
- ۱۰- عطوی، فوزی . (۱۹۸۹). *احمد شوقی شاعر الوطنیة والمسرح والتاریخ*، بیروت: دار الفکر العربی، چاپ اول.
- ۱۱- فاخوری، حنا. (۱۳۷۷). *تاریخ الادب العربی* ، تهران: انتشارات توس ، چاپ اول.
- ۱۲- مجلسی ، محمدباقر. (۱۴۰۳). *بحار الانوار*، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم.
- ۱۳- ناظم الاسلام کرمانی ، محمد بن علی . (۱۳۸۴). *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ هفتم.
- ۱۴- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. (بی تا). *بیروت: دار الصادر*.